

خطبه زینب کبری س در بارگاه یزید

زینب، دخت علی، بر پای ایستاد و به مجلس برآمد و سخن گفتن آغازید.



همشهری دو - امید مهدی نژاد: زینب، دخت علی، بر پای ایستاد و به مجلس برآمد و سخن گفتن آغازید.

نخست، ثنای محمد گفت و گفت:

ما خاموشیم، از آنکه شکیباییم بدانچه خدا می‌پسندد، نه از خوف و آسیمی.

پس گفت: ای یزید، می‌پنداری اگر زمین را از چهارسو بر ما بستند و آسمان را از شش‌جهت بر ما تنگ گرفتند و اینک در بند اسیری‌مان قطار کرده‌اند و به سویی تو می‌کشند و تو بر ما چیره‌ای، خداوند ما را ذلیل و خوار خواسته است و تو را بزرگ‌منصب و صاحب‌نعمت؟

از یاد برده‌ای قول خدای را- عزوجل- که گفت «و آنان که کافر شدند، نپندارند اگر فرصتی‌شان داده‌ایم، برایشان نیکوست. فرصت‌شان ندادیم مگر از بهر آنکه گناه به گناه بیفزایند و عذابی در انتظار آنان است که ذلیل‌شان کند».

و گفت: عدل است این - ای زاده بردگان رهاشده- که زنان و کنیزان تو پردگی‌اند و دختران رسول به بردگی؟ پرده‌شان دریده‌ای و سیمایشان آشکار کرده‌ای و دشمن‌شان از این شهر به آن شهر می‌کشاندشان و به هرکه در سفر است و هرکه در هرکجا مستقر است، می‌نمایندشان، تا دور و نزدیک و حاضر و غایب، از بزرگ‌قدران تا بی‌مقداران و از بلندپایگان تا فرومایگان، خیره خیره در روی‌شان بنگرند و نباشد از مردانشان محرمی تا مددکارشان باشد و از خویشاوندان‌شان غیرتمندی تا مراقبت‌شان کند؟ و گفت: خدایا، حق ما بستان و از آن که بر ما ستم کرده است کین بکش و خشم را بر آن که خون ما را ریخته و حرم‌مان نشناخته روان ساز.

و گفت: اما حال ما، اگر امروز غنیمتی است که در چشم توست، فردا غرامتی است که بر دوش توست. آن هنگام که جز آنچه پیش فرستاده‌ای، چیزی به کف نداری و البته خداوند بر بندگان‌ش ستمی روا نمی‌دارد. پس شکایت به خدا می‌برم و بر او تکیه می‌کنم و به او امید می‌دارم. و یزید خاموش بود.